

سلطه فرانونین فرهنگی

حشمت امیری*

چکیده

در دهه‌های اخیر، پس از شروع موج استقلال‌طلبی و استعمارزدایی، شاهد آن بودیم که برخی کشورهای جهان سوم و عقب‌افتاده که پیش از این تحت فرمانروایی مستقیم غرب بودند، به تدریج زنجیرهای وابستگی را پاره و به استقلال سیاسی دست پیدا کردند. از آن زمان تاکنون ما دیگر شاهد حضور مستقیم و همه‌جانبه قدرت‌های بزرگ غربی در کشورهای آسیایی و آفریقایی و مستعمره‌های پیشین غرب نیستیم. اما قصه به همین جا ختم نمی‌شود؛ هرچند سلطه سیاسی و استعمار مستقیم دیگر وجود خارجی ندارد اما انواع دیگری از سلطه و امپریالیسم کشورهای غربی بر جوامع جهان سومی تحمیل می‌شود. یکی از وجوه امپریالیسم که از دهه‌های گذشته مورد توجه محققان قرار گرفته است امپریالیسم فرهنگی است، حال به دنبال پاسخ این سؤال هستیم که چگونه امپریالیسم فرهنگی در قالب شکل‌های جدیدتری چون امپریالیسم رسانه‌ای، امپریالیسم اطلاعاتی، و امپریالیسم سایبر بروز یافته است.

در این مقاله هدف ما شناخت کوتاه و مختصری از امپریالیسم فرهنگی و بیان ویژگی‌های استعمار فرانونین فرهنگی است.

کلید واژه

امپریالیسم، سلطه فرهنگی، سلطه فرانونین فرهنگی، استعمار فرهنگی، فرهنگ جهانی.

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران

مفهوم سلطه، امپریالیسم

تاکنون تعریف‌های بسیاری از امپریالیسم شده است؛ برخی از این تعریف‌ها از این قرارند:

امپریالیسم در لغت از ریشه امپراتوری مشتق شده است، یعنی تشکیل امپراتوری دادن، و «در معنی وسیع، هر نوع گسترش، توسعه ارضی و سلطه قوی بر ضعیف را در بر می‌گیرد» (مگداف و کمپ، 1374: 16).

«تسلط سیاسی و اقتصادی کشوری بر کشور و سرزمین‌های دیگر که گاه با تسخیر خاک آن کشور به وسیله قدرت نظامی توأم بوده گاه به صورت استقرار حکومت‌های دست‌نشانده برای تأمین منافع سیاسی و اقتصادی کشور مسلط نمایان می‌شود» (مهرداد، 1363: 18).

این دو از تعریف‌های ساده و مختصر امپریالیسم است اما باید گفت که دقیق و کامل نیستند؛ در واقع تعریف امپریالیسم با استعمار خلط شده است.

امپریالیسم اندیشه‌ای است که از رابطه «سلطه» حکایت دارد. سلطه‌ای که خواه باز و روشن و در قالب حاکمیت سیاسی مبتنی بر زور و برخلاف اراده و رضایت مردم تابع به دست آمده باشد، خواه به شکل ضمنی و بدون بهره‌گیری از سازمان سیاسی، چنان مهار و قیدوبندی بر مردم یک قلمرو تحمیل کند که فعالیت آنان را به مقتضای تأمین نیازها و منافع نظام حاکم شکل دهد.

فرق امپریالیسم با استعمار این است که در استعمار قدرت سلطه‌گر در مستعمره حضور فیزیکی پیدا می‌کند. رابطه استعماری زمانی به وجود می‌آید که مردم بومی، هرچند با ناآرامی، به گونه‌ای با افراد ناخوانده در کنار هم زندگی کنند. بدیهی است که در این خصوص حقوق سیاسی و وضعیت افراد بومی در هاله‌ای از ابهام خواهد بود. گاه اتفاق می‌افتد که سرزمین‌های تحت سلطه به قلمرو امپراتوری می‌پیوندند. ولی امپریالیسم منجر به استعمار سرزمین‌های خراجگزار نمی‌شود. روابط امپریالیستی

ضرورتاً حاکی از تحمیل یک مرکز اقتدار بر مردم بیگانه است. ممکن است شکل‌های گوناگونی از این رابطه سلطه‌آمیز پدید آید (رینولدز، 1374: 3).

مفهوم فرهنگ

اساساً «فرهنگ» مفهومی جامعه‌شناختی است. در میان عوام تصور نادرستی از فرهنگ وجود دارد؛ مثلاً برخی از افراد را «بی‌فرهنگ» و برخی را «بافرهنک» می‌نامند، در صورتی که طبق عقیده جامعه‌شناسان هیچ فردی را در جامعه نمی‌توان «بی‌فرهنگ» نامید.

«فرهنگ را می‌توان به مجموع رفتارهای اکتسابی و ویژگی اعتقادی اعضای یک جامعه معین تعریف کرد. کلمه اساسی و مهم در تعریف یادشده، کلمه اکتسابی است که فرهنگ را از رفتارهای برخاسته از وراثت و ویژگی‌های زیستی متمایز می‌کند» (کوئن، 1373: 59).

فرهنگ مجموعه الگوهای رفتاری، عقاید، ارزش‌ها و آداب و رسومی است که در طول تاریخ یک جامعه از سوی نسل‌های پی‌درپی ساخته می‌شود و از راه اجتماعی شدن و آموزش و تربیت به افراد منتقل می‌شود.

مفهوم فرهنگ همیشه با مفهوم جامعه همراه است؛ ممکن نیست فرهنگ جدا از جامعه یا جامعه جدا از فرهنگ باشد.

نکته مهمی که در رابطه با فرهنگ گفتنی است تفاوت آن با مفهوم «تمدن» است. معمولاً این دو مفهوم با یکدیگر خلط می‌شوند، در حالی که تفاوت آشکاری با هم دارند؛ فرهنگ وجه معنوی و متعالی زندگی اجتماعی است اما تمدن وجه مادی و فنی زندگی اجتماعی را در برمی‌گیرد.

در استعمار کهن، استعمارگران در مستعمره حضور مستقیم و فیزیکی داشتند، ولی در استعمار نو حاکمان و سلاطین واسطه و مجری سیاست‌های استعمارگران و

تأمین‌کننده منافع و اهداف آنان بودند. در استعمار فرانو استعمارگران با عبور از حاکمان وابسته، با ترفندها و سیاست‌های خاص خود، تحولات را از راه مردم به دست خود مردم کشورها ولی در جهت مطامع و اهداف استعماری خودشان با شعارهای عوام‌فریبانه دنبال می‌کنند. با این حال می‌توان ویژگی عمده امپریالیسم فرانویین را در ابتناء این جریان به منابع تجدیدپذیر، مهار و هدایت اذهان انسانی به سمت اهداف خود، تقدم سلطه فرهنگی بر سلطه نظامی دانست. در امپریالیسم فرانویین استعمارگر از یک سو برای هم‌رنگ‌سازی ظاهر و پوسته سایر جوامع با دیدگاه‌های غربی تلاش می‌کند و از سوی دیگر سعی در متقاعد ساختن سلسله‌مراتب نخبگان هر جامعه در تغییر هویت جوامع مطبوع خود دارد و برای این کار با توجه به قدرت علمی و نرم‌افزاری روزافزون، امکان جذب و نفوذ فکری و تأثیرگذاری در این طبقه بیشتر است. بدون شک، هم‌زمان با همراه‌سازی نخبگان فکری جامعه تغییرات درونی، فکری، و فرهنگی آن جوامع بهتر میسر می‌شود. گذشته از اینکه ابزارهای رسانه‌ای برای دستیابی به این هدف در دست استعمار فرانو قرار دارد.

در رابطه با خاستگاه، ریشه‌ها، محرک‌ها و جریان آن نظریات متفاوتی دیده می‌شود که به نحوی سعی در تبیین این فرایند دارند. طبیعتاً طیف‌های گوناگون فکری و سنت‌های پژوهشی گوناگون و پارادایم‌های علمی متفاوت، نقطه‌نظرهای خاص خود را ارائه می‌دهند. تفاسیر متعددی که در یک سنت فکری خاص رسیدن به بسترهای اشتراک را ممکن می‌سازد. از این میان بعضی از متفکران استعمار را ناشی از قدرت و غریزه سلطه‌جوی انسان می‌دانند. بعضی برای استعمار ریشه‌های سیاسی می‌یابند و گروهی مشابه سنت مارکسیستی نقش زیرساخت اقتصاد را تعیین‌کننده می‌بینند؛ بعضی مانند ماکس وبر و شومپتر تبیینی زیست‌شناسانه دارند و شماری به بررسی رهیافت‌های نژادپرستانه، نازیسم، و صهیونیسم افراطی می‌پردازند. اما دیدگاه فرهنگی جایگاه متمایزی دارد. دیدگاه فرهنگی ریشه‌های استعمار نه زیرساخت اقتصاد را تعیین‌کننده

می‌داند و نه سیاست را. هرچند دیدگاه فرهنگی سیاست امپریالیستی را نازیستی، انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی یا آمریکایی تحلیل کند، به دنبال اشتراکات نیست. در بین آن‌ها که جنسیت تاریخی دارد و معلول پیدایش و تکوین انگیزه‌های خاص است. در واقع، این رهیافت محصول اشتراک ذهنی جوامعی است که با باورها، تمایلات، انگیزه‌ها، آمل، آرزوها، و برداشت‌هایشان از محیط پیرامون و هستی انطباق و همسویی می‌یابد. ذهنیت‌هایی که در بستر تاریخ، به تدریج، خود را مستحق درجه اولی بودن می‌بینند و با تمایز بین خود و دیگری برتری‌جویی را برای خود مشروع می‌دانند. در واقع آن‌گونه که دنیس هی¹ استدلال می‌کند این مشروعیت برتری‌جویی در قالب عقیده اروپا متبلور می‌شود نوعی تصور و عقیده جمعی که از دید او یکی از عناصر عمده در فرهنگ اروپایی است و به ما «اروپایی‌ها» در مقابل همه «آن‌ها»، غیراروپایی‌ها، هویت می‌بخشد. دقیقاً همان چیزی که فرهنگ مزبور را هم در داخل و هم در خارج اروپا، سلطه‌جو کرده است: «این اندیشه که هویت انسان اروپایی در مقایسه با همه افراد و فرهنگ‌های غیراروپایی در سطح متعالی‌تری قرار دارد. همچنین نوعی استیلای اندیشه‌های اروپایی درباره شرق وجود دارد که خود تکرارکننده مدعای برتری اروپا بر عقب‌ماندگی شرق بوده و معمولاً بر این احتمال که یک متفکر بی‌طرف‌تر و یا شکاک‌تر ممکن است نظریات متفاوتی در این زمینه داشته باشد» (هی، 1968: 75).

البته در رابطه با استعمار و شرق باید دانست هرچند بعضی از جوامع غیراروپایی، مانند کشور ژاپن، در برهه کوتاهی از تاریخ سابقه گرایش و روابط امپریالیستی داشته‌اند ولی استعمار عمدتاً در رابطه با غرب و سه کشور فرانسه، انگلیس، آلمان و بعدها آمریکا نمود می‌یابد، که تاریخ قرون معاصر به نوعی با سرنوشت آن‌ها رقم می‌خورد. البته منتقدان اروپایی سیاست امپریالیستی چون پرتقال، بلژیک و اسپانیا از این قاعده

1. Denys Hey

مستثنی نیستند و در واقع نقطه مشترک همه غربی بودن آن‌هاست. هرچند شرق جغرافیایی مشتمل بر آفریقا و آسیا تحت استعمار بوده‌اند ولی به نظر می‌رسد شرق، به نوعی، به همه ممالک غیر از غرب تعمیم می‌یابد که اول سرنوشتی مشابه هم دارند و دوم به یک اندازه و درجه در ذهنیت غربی در ادوار تاریخ به حساب آمده‌اند. آمریکای جنوبی به همان اندازه برای اروپایی شایسته تسخیر بوده است که عراق امروز.

گرامشی، با پرداختن به نقش محوری فرهنگ در جهت‌دهی به سیاست، ضمن تقسیم‌بندی جوامع به جوامع سیاسی و مدنی نقش فرهنگ را در جوامع مدنی برجسته می‌بیند. سعید نیز بیان می‌کند: «گرامشی تمایز تحلیل‌گرایانه دقیقی بین جوامع مدنی و سیاسی به دست داده است که در اولی جامعه از اعضای داوطلب (یا حداقل منطقی و غیر اجباری) نظیر مدارس، خانواده‌ها، اتحادیه‌ها و در دومی از نهادهای حکومتی و دولتی (نظیر ارتش، پلیس، بورکراسی مرکزی) که نقش آنان در حکومت همان سلطه مستقیم است، تشکل یافته است. فرهنگ البته تنها در جوامع مدنی کاربرد دارد زیرا در آن‌ها نفوذ اندیشه‌ها، نهادها و اشخاصی دیگر نه از طریق اجبار و سلطه، بلکه از راه آن چیزی است که گرامشی آن را رضایت می‌نامد. بنابراین در هر جامعه غیردیکتاتوری (غیرتوتالیتار) بعضی اشکال فرهنگی بر دیگر اشکال غلبه دارند. درست به همان گونه که بعضی از اندیشه‌ها از اندیشه‌های دیگر نفوذ و تأثیر بیشتری دارند: صورت این هدایت فرهنگی همان چیزی است که گرامشی به عنوان استیلا تعیین می‌کند امری که برای شناخت حیات فرهنگی در غرب صنعتی از مفاهیم حتمی است» (سعید، 1371: 22).

نقش تعیین‌کننده هدایت فرهنگی ما را ناگزیر به بررسی مسئله استعمار از این دیدگاه می‌کند. نقشی که مستقل از مفاهیم حتمی جهت‌بخش سیاست‌های استعماریست. مسلماً این به خاطر استیلاء و بلکه نتیجه استیلا کار فرهنگی است که به استعمار دوام و نیروی توجیه‌شونده می‌بخشد.

در واقع فرهنگ به دو گونه راه خود را طی می‌کند: در درجه اول فرهنگ عبارت است از تمامی آموزه‌هایی از قبیل هنرهای توصیفی، ارتباطی، و نمایشی که نوعی رابطه خودبه‌خودی با قلمروهای اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی دارند. همه آن‌ها اغلب در شکلی زیبایی‌شناختی ظاهر می‌شوند که یکی از هدف‌های اصلی‌شان لذت‌بخشی است. و در درجه دوم فرهنگ مفهومی است توصیف‌نشده‌ی شامل عناصر پالایش‌یافته و تزکیه‌کننده، که هر جامعه‌ای از بهترین ذخایر خود فراهم ساخته است و البته به مرور زمان می‌تواند با وابستگی به دولت و ملت جنبه تهاجمی به خود گیرد و «ما» را از «آن‌ها» جدا کند. امری که با نوعی نظارت و هدایت سازمان‌یافته می‌تواند مصداق فرهنگ مقاوم محسوب شود. در این قسمت درخصوص نظریه فرهنگی و استعمار به دیدگاه ادوارد سعید اشاره خواهد شد.

ادوارد سعید از متفکرانی است که در جهت تبیین ماهیت استعمار و ریشه‌های آن از چشم‌اندازی فرهنگی به این مسئله می‌پردازد. سعید، متولد اورشلیم، تحصیل‌کرده در مصر و دانشگاه‌های مختلف غربی، بخشی از حیات علمی خود را صرف بررسی مسئله استعمار کرده است. وی به دنبال پاسخ به این سؤال است که غرب چه برداشت و ذهنیتی در قبال شرق و در مجموع دنیای غیرغرب دارد؟ چه فرایندی در توجیه تسخیر شرق و تجاوزات امپریالیستی غرب دخیل است؟ سعید در این رابطه چند کتاب مهم و چندین جزوه و مقاله گوناگون تألیف کرده است: شرق‌شناسی در سال 1978، مسئله فلسطین 1979 و فرهنگ و استعمار در سال 1993. یعنی فاصله‌ای 16 ساله بین نگارش شرق‌شناسی و فرهنگ و استعمار همواره دغدغه فکری وی در جهت پاسخ به این مسئله است. تسلط ویژه سعید بر متون گوناگون عربی، انگلیسی، آلمانی، و فرانسه شگفت‌انگیز است. به گفته عبدالرحیم گواهی، مترجم «شرق‌شناسی»، سعید برای نوشتن شرق‌شناسی به بیش از پانصد اثر گوناگون علمی و ادبی به زبان‌های گوناگون مراجعه می‌کند. همان‌گونه که اشاره شد، عمده دغدغه سعید تبیین نقش فرهنگ در مسئله

استعمار است؛ به زبان خود وی نقش فرهنگ و رابطه آن با استعمار نظریه‌ای است که وی بر آن تأکید داشت. «نظریه‌ای که من در این کتاب می‌آورم این است که فرهنگ نقش بسیار مهمی در مسئله استعمار بازی می‌کند، نقشی که از ذات استعمار تفکیک‌ناپذیر است. در دوران و دهه‌های بی‌شمار توسعه امپراتوری بدون تردید در قلب فرهنگ اروپایی چیزی که بی‌وقفه حضور داشته است اروپامحوری بوده است. این طرز فکر تجربه‌ورزی‌ها، سرزمین‌ها، مردمان و تاریخ‌ها را یکسره گردآوری، مطالعه، و طبقه‌بندی کرده است. و همان‌طور که کالدر می‌گوید: این امر اجازه می‌داد تا «بازرگان انگلیسی» قدرت طرح‌ریزی‌های بزرگ پیدا کند، اما از همه بالاتر، آن‌ها را «مردمان مستعمرات» رانده از هویت خویش تنها به عنوان موجوداتی پایین‌تر و متفاوت در تصور اروپایی سفیدپوست مسیحی می‌پذیرفت» (سعید، 1382: 327).

در واقع، به باور سعید، این فرایند فرهنگی چون هماهنگ‌کننده‌ای حیاتی، تشجیع‌کننده، اطلاع‌رسان به دستگاه اقتصادی و سیاسی در قلب مسائل استعمار مشاهده می‌شود. این اروپامحوری فرهنگی دربارهٔ غیراروپاییان یا جهان پیرامونی همه چیز را بی‌وقفه مرزبندی و طبقه‌بندی می‌کرد و کمتر موضوعی را دست‌نخورده و کمتر فرهنگی را بی‌مطالعه و کمتر مردم و نقطه‌ای از زمین را بدون شناسنامه می‌گذاشت.

به باور وی فرهنگ استعمار نامریی نیست. این فرهنگ روابط جهانی و منافع خود را پنهان نمی‌دارد. اغلب شفافیت کافی در خطوط این فرهنگ وجود دارد که نشان می‌دهد چه مباحث دقیقی در آن قرار دارد (همان: 29).

سعید در جهت تبیین ریشه‌های استعمار به بنیادهای فرهنگی غرب می‌پردازد. او معتقد به وجود نوعی تمایز بودشناسی و معرفتی میان غرب و شرق است. وی در شرق‌شناسی ضمن ایضاح این مطلب معتقد است تصویری که غرب یا اروپا در قبال شرق دارد معلول زبان و بیان شرق نیست بلکه ساختهٔ تصور غریبست. یعنی تصویری جعلی از شرق که ساختهٔ اذهان اروپاییان براساس زمینه‌های پیش‌ساخته است. تصویری

که به غرب اجازه می‌دهد در مورد شرق سخن بگوید و تصمیم بگیرد، از این‌روست که شرق یا در مجموع دنیای غیرغرب بخشی از فرهنگ و تمدن مادی اروپاست و شرق‌شناسی به عنوان یک فکر از نظر فرهنگی و ایدئولوژیک مفسر و مبین بخش مذکور است. وی در تعریف شرق‌شناسی می‌آورد: «شرق‌شناسی عبارت از نوعی سبک فکر است که بر مبنای یک تمایز بودشناختی و معرفت‌شناختی بین شرق و غرب قرار دارد، شرق (دنیای غیر غرب) و غرب (در غالب موارد). بنابراین دسته انبوهی از نویسندگانکه در میان آن‌ها شعرا، داستان‌نویسان، فلاسفه، نظریه‌پردازان سیاسی، اقتصاددانان و مقامات اداری سلطنت یافت می‌شوند این اختلاف بنیادین شرق و غرب را پذیرفته و آن را نقطه شروع ذهنیات و تئوری‌پردازی‌هایشان قرار داده‌اند» (همان: 16). از اینجاست که سعید ذهنیت غربی را در قبال شرق در چارچوب این محذورات فکری و عملی مجسم می‌بیند. چشم‌اندازی که به داشتن سلطه و آمریت شرق ختم می‌شود: «شرق‌شناسی عبارت از نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق است» (همان).

شرق‌شناسی از نظر سعید سنتی امپریالیستی است. سنتی که مشروعیت خود را از «غیر ما» بودن «آن‌ها» می‌گیرد، چون آن‌ها مانند ما فکر نمی‌کنند. از این زاویه شرق‌شناسی یا همان سنت امپریالیستی نوعی «گسترش و توزیع» آگاهی ژئوپولیتیک (جغرافیایی - سیاسی) در بین متون زیباشناختی، تحقیقی، اقتصادی، اجتماعی، تاریخی و زبان‌شناسی است که در فضای فرهنگی منعکس می‌شود و نمود می‌یابد.

در واقع براساس همین گسترش و توزیع آگاهی مبتنی بر برتری است که در فرهنگ غرب نوعی اراده، دست‌اندازی و تملک را در پی دارد. در این خصوص ژول هرمان، مدافع استعمار فرانسه، در سال 1910 می‌گوید: «بنابراین لازم است که این مطلب پذیرفته شود و به عنوان نقطه حرکت قبول گردد که سلسله‌مراتبی در نژادها و تمدن‌ها وجود دارد و ما متعلق به نژاد برتر و تمدن فرهنگی بالاتری هستیم. با قبول این مطلب

به نوبه خود به دست آوردن حق برتری ایجاد می‌کند که مقدرات پابرجایی هم وضع گردد. مشروعیت اساسی ناشی از پیروزمندی بر مردمان بومی از تسلیم و سرسپردگی آن‌ها در برابر برتری ما ناشی می‌شود و نه تنها تسلیم در برابر برتری مکانیکی، اقتصادی، و نظامی بلکه تسلیم در برابر برتری اخلاقی، شأن ما بر کیفیت استوار است و این بنیانی است که ما با آن حق داریم کل بشریت را اداره کنیم. قدرت مادی چیزی نیست، بلکه وسیله‌ای است برای چنین هدفی» (همان: 57)

بنابراین، نتیجه‌گیری از این گونه اقوال آسان است. چون تجسم این افکار مشاهده شده است. فرهنگی که مولد این رویکرد است معلول ذهنیت‌های پراکنده بی‌قائده نیست، بلکه بر آمده از ادوار تاریخ است و مبتنی بر قوائد هماهنگ شاید از آن هنگام که یونانیان غیر خود را بربر می‌خواندند. به عبارتی نوعی اندیشه بین‌الذهان از این زاویه است که غرب هرچه را که مانند نیست، مانند او فکر نمی‌کند، از چشم‌انداز او نمی‌نگرد و تعاملاتی مشابه ندارد شایسته تحقیر و تسخیر است. البته نباید فراموش شود که فرهنگ جزئی منفک‌شدنی از کلیت غرب نیست بلکه غرب از دید داوری اردکانی کلتی انفکاک‌ناپذیر است. فرهنگ در اقتصاد، سیاست در فرهنگ و اقتصاد در سیاست در هم تنیده شده است و مولد یک کل انفکاک‌ناپذیر است. در مجموع، به باور سعید، باور برتر بودن و شایسته زعامت و آقای در فرهنگ غرب منعکس شده است برتری طلبی غرب با ترس از بیگانه و تحقیر توأم است. فرهنگ در این معنا منشأ هویت است و شاید هم بیشتر جنبه مبارزه بر سر هویت دارد. در مفهوم دوم فرهنگ بیشتر صحنه‌ای است که اهداف گوناگون سیاسی و عقیدتی با آن جفت‌وجور شده و یکی پس از دیگری به کار گرفته می‌شود و در واقع بدین معنا فرهنگ می‌تواند نوعی بن‌بست حفاظتی ترسیم کند که بیش از آنکه وارد آن شوید جلوه سیاسی خود را بازبینی کنید (سعید، 1382: 18 - 15).

در مجموع رهیافت فرهنگی استعمار بر این اصل استوار است که فرهنگ و ذهنیت

تاریخی مؤکد در آن به غرب اجازه تحقیر غیرغربی را می‌دهد و از این گذرگاه تسخیر هویت‌های غیرغربی مجاز شناخته می‌شود.

نسبت فرهنگ و جهانی شدن

جهانی شدن مصادیق متعددی دارد: اقتصاد، سیاست، و فرهنگ با همه زیرمجموعه‌ها و زوایای متعدد و چشم‌اندازهای گوناگون که به گونه‌ای در رابطه با آن قرار می‌گیرند در تحلیل رابطه جهانی شدن و استعمار فرانونین آنچه ویژگی خاص می‌یابد بعد فرهنگ که عمده‌ترین جایگاه را در استعمار فرانونین به خود اختصاص می‌دهد. جهانی شدن جایگاهی برجسته و اهمیتی چشم‌گیر به فرهنگ بخشیده است. این فرایند با نوعی همگون‌سازی همراه است که فرهنگی واحد را بر جامعه جهانی حاکم می‌کند. بسترها و امکانات فراوانی را هم برای همزیستی، تبادل، آمیزش و تعالی فرهنگی و همچنین خاص‌گرایی‌های گوناگون فرهنگی فراهم می‌کند. به بیان دیگر، دنیای معاصر هم شاهد جهانی شدن فرهنگ (استعمار فرهنگی، غربی شدن، آمریکایی شدن) است و هم شاهد فرهنگی شدن جهان. استعمار فرانونین صلاح و سود خود را در هم‌رنگ کردن دیگران با خود می‌بیند. غرب برای هم‌رنگ‌سازی سایر جوامع با دیدگاه‌های خود نهایت سعی و تلاش را به عمل می‌آورد. غربی‌ها سعی دارند سلسله‌مراتب نخبگان هر جامعه را در تغییر مطبوع خود متقاعد کنند و برای اجرای این هدف، با توجه به مانور علمی و نرم‌افزاری، امکان جذب و نفوذ فکری و تأثیرگذاری در این طبقه بیشتر است. بدون شک هم‌زمان با همراه‌سازی فکری هر جامعه امکان تغییرات درونی و فرهنگی آن جوامع نیز میسر می‌شود. قدرتمندترین ابزارهای رسانه‌ای برای دستیابی به این هدف در دست استعمار فرانونین است. کم‌رنگ‌سازی نقش هنر، علم، فرهنگ، ادبیات، و پیشینه تاریخی هریک از ملت‌ها راهکارهایی است که استعمار برای استیصال هرچه بیشتر ملل مستضعف و سلب اعتماد به نفس آنان به کار می‌گیرد. غرب آن‌گونه که ادوارد سعید در

شرق‌شناسی می‌گوید با جعل و وارونه‌سازی تاریخ همه پیشرفت علم و تمدن بشری را مرهون خود و ممالک برگزیده خود می‌داند. البته جهانی‌شدن ادامه همان سنت شرق‌شناسی است در شکلی نوین با ابزاری جدید. اکنون جهانی‌شدن آن بخشی از تحول اصلاح‌گرای تجدد غرب است که حصاربندی گروه جوامع را به شکل روشن‌تری در مسائل اقتصادی و همچنین به شکلی فزاینده در ابعاد فرهنگ و سیاست ناممکن می‌سازد. رسانه‌های الکترونیکی جهانی، بازارهای جهانی، و نمادهای فراملی حکومتی روابط میان سرزمین و هویت را پیچیده می‌کند و موجب می‌شوند موضوعات محلی در بازتولید هویت، از راه ارجاع به نصوص فرهنگی کاملاً محلی با مشکل مواجه شوند. دولت - ملت از سوی همین نیروها با چالش‌هایی در مقابل قدرت خود به عنوان یک نص زمینه‌آفرین روبه‌رو می‌شود (conteat generative script).

بهرتر است فرهنگ چارچوب یا زمینه تفسیری در نظر گرفته شود یا سرچشمه‌ای برای هویت. به گفته لث واورا ابزاری باشد برای اینکه به مردم گفته شود که آن‌ها کیستند (Economies of signs and Espance:129).

فرهنگ جهانگیر فرهنگی است جهانشمول و فارغ از زمان. فرهنگ‌های جهانشمولی همچون فرهنگ‌های یونانی و روسی جهان باستان و فرهنگ‌های اسلامی - مسیحی قرون وسطی که از مکان‌های خاصی گسترش می‌یافتند محمل نوعی بار تاریخی بودند. فرهنگ جهانگیر امروزی بی‌ریشه است و در فضایی وسیع قرار گرفته است. براساس استدلال اسمیت این فرهنگ به دلیل این ویژگی‌ها رقیق و ناموثق است و هویت‌های کلی نمی‌توانند در چنین خاک ضعیفی ریشه بگیرند. این فرایندها پیش از آنکه انسجام هویت بیافرینند موجب تردید و نوسان می‌شوند یا هویت‌های چندگانه محلی، ملی یا اروپایی، سیاه‌پوست یا سرخ‌پوست را به وجود می‌آورند و بدین‌سان به تضعیف تاروپود سازمان‌های قدیمی کمک می‌کنند (مشیرزاده، 1378: 213). در واقع جریان‌های فرهنگی موجب دگرگونی سیاست هویت ملی و به طور کلی هر نوع سیاست مربوط به هویت

می‌شوند. بعضی از نظریه‌پردازان جهانی این تحولات را سبب بروز احساس تعلق جهانی و آسیب‌پذیری جدید تلقی می‌کنند که موجب وفاداری به دولت ملی، یعنی به کشور خودشان می‌شود. در اینجاست که امپریالیست فرانویین نقش ویژه خود را ایفا می‌کند، چنان که در این میان آمریکا مدعی برپایی دهکده جهانی، به سرپرستی خود است. این کشور از راه‌های گوناگون سعی دارد اعمال سلطه کند و با روش‌های متفاوت از جمله جهانی‌سازی، ارزش‌های آمریکایی و قدرت اقتصادی - سیاسی مسلط خود، پیش از سایر کشورهای هم‌سطح در جهت دستیابی به این هدف است (هلد و مک‌رو، 1382: 41). شاخصه‌های استعمار فرانویین را می‌توان به موارد اساسی جهانی‌سازی در عرصه‌های اقتصاد، سیاست و فرهنگ تقلیل داد. بعد فرهنگی جهانی‌شدن پیش از این بیان شد. باید گفت به لحاظ تاریخی تقدم و برتری جهانی‌شدن به اقتصاد تعلق دارد و از بعد امپریالیستی نیز استعمار اقتصادی ممالک مقدم است. پیشرفت‌های خارق‌العاده در رایانه‌ای کردن امور و مخابرات مانند نظام‌های دیجیتالی و فناوری ماهواره‌ای هم در پیشبرد فرایند جهانی‌شدن اقتصادی در سال‌های اخیر نقشی به‌سزا داشته است. در نتیجه چنین تحولاتی امروزه بسیاری از کالاها و خدماتی که تاکنون تجارت نمی‌شد در مدار تجارت جهانی قرار گرفته‌اند (گل‌محمدی، 1383: 63). در عرصه اقتصاد گسترش فعالیت شرکت‌های بزرگ چندملیتی، آزادسازی تجارت یا تجارت آزاد از سوی سازمان تجارت جهانی از ابزارهای اساسی استعمار فرانویین محسوب می‌شود. گسترش فضاهای فراج جهانی موجب تسهیل گسترش انباشت مازاد به بخش‌های مصرفی شده است. مصرف‌گرایی رفتارهایی را توصیف می‌کند که اشخاص باشور و اشتیاق زیاد انواعی از کالاها را که به ارضای زودگذر آنها منجر می‌شود به دست می‌آورند اما معمولاً به سرعت آنها را دور می‌اندازند. در این نوع مصرف ارضای تمایلات زودگذر به‌ویژه میل به چیزهای نو، سرگرمی، خیال‌پردازی، مد، و لذت اهمیت دارد. افزایش قیمت که منجر به تولید بیشتر می‌شود و عمر نسبتاً کوتاه محصولات منجر به خریدهای

زیادتر می‌شود. مصرف‌گرایی نقش اصلی را در بقا و رشد سرمایه‌داری صنعتی ایفا می‌کند. در واقع ارکان برجسته مصرف‌گرایی در بزرگ‌ترین شرکت‌های دنیا قرار دارند. با توجه به اینکه مهم‌ترین عناصر تبلیغاتی در دسترس کشورهای شمال است روند شکل‌دهی به مصرف‌گرایی نیز در دست آن‌هاست و در این بین کشورهای جنوب به خاطر جمعیت زیاد، عمده‌ترین مصرف‌کننده کالاهای تولیدی غرب محسوب می‌شوند. بنابراین، کشورهای امپریالیست با در دست داشتن قدرت‌های عمده اقتصادی در روند جهانی شدن عملاً به حذف کشورهای ضعیف می‌پردازند. با توجه به اینکه کشورهای ضعیف قدرت مقاومت در مقابل آن‌ها را ندارند پس از کوتاه زمانی در این روند هضم می‌شوند. پیرامون مبحث سیاست که یکی از مهم‌ترین مسائل اعمال دموکراسی بر همه کشورهای دنیاست در دموکراتیک کردن، استعمار فرانویین به دنبال برپایی نظام جهانی دموکراتیک نیست، به گونه‌ای که همه اعضای آن در اداره آن سهم مادی داشته باشند این امر از نظر قدرت‌های بزرگ نه میسر است و نه مطلوب. مقصود طراحی نظام‌های سیاسی داخل کشورها بر مبنای الگوی لیبرال - دموکراسی است. در کشورهای تحت استعمار، ساختاری به ظاهر مشروع و مردمی حاکم می‌شود که با شعارهای حقوق بشری هماهنگی دارد اما قدرت‌های استعماری با تکیه بر قدرت رسانه‌ای تأثیرگذار خود، افکار عمومی مردم جهان را به سمت و سوی مورد نظر هدایت می‌کنند. جهانی شدن وسیع و سریع تاریخ معاصر موجب تغییر و تداوم حکومت شده است. ظهور فوق‌قلمروگرایی به تغییراتی در خصلت دولت کمک کرده است، بدون اینکه خود دولت را رو به تحلیل ببرد. جهانی شدن مواضع حکومت را گسترش داده بدون اینکه دیوان‌سالاری را که چارچوب زیربنایی زمامداری است از میان بردارد. دولت‌ها تحت تأثیر جهانی شدن معاصر برای سیاست قلمروگرایی دفاع از داخل در برابر خارج همسانی و ثبات کمتری دارند. دولت‌ها دیگر همواره آشکارا از منافع داخلی در برابر خارجیان دفاع نمی‌کنند. برعکس، دولت‌های پساخودمختار در حال تبدیل شدن به

صحنه‌های همکاری و رقابت میان مجموعه پپیچیده‌ای از منافع وابسته به قلمرو فوق‌قلمروی هستند. این منافع در قالب‌های پوشیده و ابهام‌آمیز هرچند تعلق به کل کشورها را می‌رساند اما عملاً در جهت تأمین منافع کشورهای خاص و یا اتحادیه مجموعه سرزمین‌های مشخص است و در این میان کشورهای مستعمره یا تحت نفوذ بدون اینکه از این رهیافت اطلاعی داشته باشند به‌سوی تأیید این روند حرکت می‌کنند.

چیستی استعمار فرهنگی

استعمار پیامد تحول در اندیشه و ارزش‌های انسان غربی در اعصار جدید است. برای بررسی روند تحول استعمار باید سراغ ماهیت تفکر غربی را گرفت و آن را واکاوی کرد. بررسی ماهیت تفکر غربی و جهت سیر آن و نیز ساختارهای برآمده از این تفکر می‌تواند بسیاری از ابهام‌های موجود در فهم پدیده‌هایی همچون استعمار فرانو را برطرف سازد. به گفته یکی از محققان استعمار فرانونین از دیدگاهی معرفتی برآمده از حوزه معرفتی انگلوساکسون (انگلیسی) است. این حوزه معرفتی می‌کوشد تا جهانی‌شدن را از راه فرهنگ عمومی یعنی تعمیم زبان انگلیسی در سراسر جهان و استحکام بنیان‌های معرفت‌شناسی و همچنین ساخت بستر و سازوکارهای مناسب متشکل از شبکه منسجم رسانه‌ای و ساختاری هماهنگ که بنیادهای آن بر بستر لیبرالیسم استوار است محقق سازد (فیاض، 1378: 247). در واقع این شکل از امپریالیسم که با احساس غلبه و تسلط ایدئولوژی لیبرالیستی بر دیگر ایدئولوژی‌ها شروع شده است و درصدد اثبات برتری خود است، ساختار همه‌جانبه جدیدی است که به طور جدی و فراگیر به تهدید معرفتی - ساختاری جهان می‌پردازد. فوکو از متفکرانی است که به مسئله سلطه در عصر پست‌مدرن و تفاوت آن با اشکال سلطه در ادوار پیش پرداخته است. او به خوبی نشان داده است که سلطه و استعمار فرانو به شکلی بسیار پوشیده و منتشر از درون علوم انسانی اعمال می‌شود. شاید مهم‌ترین

دستاورد علمی فوکو «تحلیل روابط قدرت و معرفت» باشد. دغدغه اصلی فوکو در این بخش پرسش از چگونگی پیوند عقلانیت‌های خاص است. عقلانیت‌هایی که مبتنی بر روابط قدرت و دانش هستند و طی آن‌ها انسان‌ها به سوژه تبدیل شده‌اند. مهم‌ترین نکته فوکو در خصوص این است که علوم انسانی و اجتماعی خود جزئی از فرایند قدرت و روابط اعمال سلطه بر انسان هستند. تبارشناسی فوکو نشان می‌دهد که چگونه انسان‌ها از راه تأسیس «رژیم‌های حقیقت» بر خود و دیگران حکم می‌رانند (دریفوس و رایینو، 1382: 15 - 13). از این رو، امپریالیسم فرانویین شکلی از استعمار است که در آن هم خود امپریالیست و هم مجریان نامرئی و پنهان هستند. می‌توان آنرا استعمار منتشر نامید که براساس آن منویات و اهداف استعمارگران، بی‌آنکه شخص یا جریان خاصی آن را نمایندگی کند، پی گرفته می‌شود. در این نوع استعمار «اختفا و انتشار» به اندازه‌ای است که شناسایی مجاری و عوامل آن حتی برای نخبگان بسیار سخت است. در این نوع از امپریالیسم نه تنها معامله‌ای نظیر امپریالیسم فرانویین میان استعمارگران و مجریان آن‌ها بسته نمی‌شود بلکه مجریان بومی نیز از اینکه به استعمار منتسب شوند، سخت معترض می‌شوند. در حقیقت در امپریالیسم فرانویین استعمارگران تلاش کرده‌اند تا زمینه‌های تربیت نیروهای فکری - سیاسی به گونه‌ای چیده شود که در آن‌ها، بی‌آنکه خود متوجه باشند، همان گونه‌ای بیان‌دیشند که استعمارگران می‌خواهند. امپریالیست‌های فرانویین بیشتر تلاش‌هایشان را به حوزه نرم‌افزاری معطوف کرده‌اند. برای مثال آن‌ها معیارهای علمی را مناسب با اهداف خود تعریف می‌کنند تا حتی دشمنان سیاسی آن‌ها در کشورهایی که به‌رغم استقلالشان در جای کشورهای مستعمره قرون پیش قرار گرفته‌اند ناگزیر باشند با همان معیارها در نتیجه در جهت همان اهداف عمل کنند. بر این اساس آن‌ها از راه معیارهای دانششان اعمال قدرت می‌کنند. یکی از شایع‌ترین نمونه‌های این معیاردهی به ملل در حال استعمار، اعتباردهی به مجلات مرسوم به ISI است (زه‌دار، 1387: 104). با این تغییر امپریالیسم فرانویین بر دو وجه هم پیوند ایجابی و سلبی عمل

می‌کند. از حیث ایجابی بر بسط و گسترش جهانی لایه‌های بنیادین اندیشه‌ها و ارزش‌های تمدن غرب (عقلانیت و ارزش‌های سکولاریستی) و از حیث سلبی به تحقیر و تخریب ارزش‌ها و دانش‌های غیرغربی (پرده‌داری از وجوه غیرمکشوف دنیای غیرغربی) از راه ابزارهای پیچیده ارتباطی، سیاسی، فرهنگی، و نظامی می‌پردازد. عصر اطلاعات که عصر تحمیق توده‌هاست، چه در کشورهای امپریالیست و چه در کشورهای تحت‌سلطه با امکانات فوق‌تصور، زمینه‌ای پرسود و کم‌بلا برای استعمارگران گسترده است. انحصار اطلاعات در دست شبکه‌های معدود رسانه‌ای و سانسور بسیاری از اطلاعات و ممنوعیت تهیه اخبار از مراکز موردنظر برخی دولت‌ها و شرکت‌های فراملی و بنگاه‌های عظیم اقتصادی مردم جهان را در وضعیتی قرار داده است که به‌رغم داشتن اطلاعات وسیع، نخست نمی‌توانند از صحت آن‌ها اطمینان یابند، دوم از نوع چینش اخبار و ترفندهای خبری اطلاع چندانی ندارند، و سوم اینکه از قدرت اقدام بسیار کمی برخوردارند. در واقع تفاوت این شیوه از امپریالیسم با گذشته صرفاً متوجه روش‌هاست و نه اهداف. با گسترش وسایل ارتباط جمعی و تبدیل شدن جهان به یک «دهکده جهانی» به تدریج حاکمیت‌ها در مقابل نظام بین‌الملل رنگ باخت و این امکان برای قدرت‌های سیاسی و رسانه‌ای فراهم شد که بدون توجه به مرزهای جغرافیایی، مستقیماً ملت‌ها را طرف خطاب خود قرار دهند. از سوی دیگر، هرچند در این روش قدرت‌های بزرگ سلطه‌ای بر کشورهای دیگر ندارند، اما سلطه اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی آن دولت‌ها به حدی است که تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگذاری‌های دولت‌های دیگر در همه عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی باید در جهت منافع قدرت‌های بزرگ شکل بگیرد (بلنداختر، 1387: 327). اجمالاً اینکه امپریالیسم فرانویین مبین «نوعی نفوذ اجتماعی از طریق فناوری‌های نوین ارتباطی است که به مدد آن کشوری تصورات، باورها، ارزش‌ها، معلومات و هنجارهای رفتاری و نیز زندگی خود را به کشورهای دیگر تحمیل می‌کند (شیلر، 1377: 30) یا اینکه می‌توان آن را تسخیر هویت ملت‌ها از

راه دخالت توجیه شده در شئون آنها با استفاده از اهرم تبلیغات رسانه‌ای و اطلاعات و داده‌های به‌ظاهر صادق در امور ملت‌های دیگر نامید (امیدی، 1387: 21).

ویژگی‌های استعمار فرانوین فرهنگی

با نگاهی به ابعاد گسترده و همه‌جانبه این جریان استعماری می‌توان ویژگی عمده و وجه تمایز آن را با استعمار کهن و نو به این شکل بیان کرد که در استعمار کهن، استعمارگران در مستعمره حضور مستقیم و فیزیکی داشتند. در استعمار نو حاکمان واسطه و سلاطین و پادشاهان مجری سیاست‌های استعمارگران و تأمین‌کننده منافع و اهداف آنان بودند. اما در استعمار فرانو استعمارگران با عبور از حاکمان وابسته، با ترفندها و سیاست‌های خاص خود، تحولات را از راه مردم به دست خود مردم کشورها، ولی در جهت مطامع و اهداف استعماری‌شان، با شعارهای عوام‌فریبانه، دنبال می‌کنند. با این حال می‌توان ویژگی عمده امپریالیسم فرانوین را در ابتناء این جریان به منابع تجدیدپذیر، نظارت و هدایت اذهان انسانی به سمت اهداف خود، تقدم سلطه فرهنگی بر سلطه نظامی دانست. در امپریالیسم فرانوین استعمارگر از یک سو برای هم‌رنگ‌سازی ظاهر و پوسته سایر جوامع با دیدگاه‌های غربی تلاش می‌کند و از سوی دیگر سعی در متقاعد ساختن سلسله مراتب نخبگان هر جامعه در تغییر هویت جوامع مطبوع خودشان دارد و برای اجرای آن با توجه به قدرت علمی و نرم‌افزاری روزافزون خود، امکان جذب و نفوذ فکری و تأثیرگذاری در این طبقه بیشتر است. بدون شک همزمان با همراه‌سازی نخبگان جامعه امکان تغییرات درونی، فکری، و فرهنگی آن جوامع بهتر میسر می‌شود. گذشته از اینکه ابزارهای رسانه‌ای برای دستیابی به این هدف در دست استعمار فرانو قرار دارد. البته باید دانست راهکار هم‌رنگ‌سازی سایر جوامع با مدل غربی و نفوذ فکری و فرهنگی میسر نمی‌شود مگر از گذرگاه مصون‌سازی دانش، اندیشه، فرهنگ، هنر و ... از ویژگی‌ها و تمایزات استعمار فرانو

این است که نه تنها از همه ظرفیت فناوری‌هایی که استعمار نو آن‌ها را به خدمت گرفته بود در راستای اهداف خود بهره‌وری کند، بلکه با تشدید و ترکیب انواع جدیدتر آن‌ها نوع خاصی از فناوری را به وجود آورده که بی‌آنکه فناوری تلقی شوند کاربرد ویژه فناوریانه دارند. از نگاه رادیرد کیپلینگ¹ پاره‌ای از فناوری‌ها در زیر نقاب ظاهر می‌شوند که آن‌ها را فناوری‌های ساکن می‌نامد و البته نیل پستمن در «تسلیم فرهنگ به فناوری» فناوری‌های زبان، سنجش هوش، فناوری سنجش افکار عمومی و فناوری آمار را از مصادیق آن برمی‌شمارد (پستمن، 1375: 221). درواقع فناوری‌های ساکن و پنهان به استعمار فرانو کمک می‌کند تا بتواند پدیده استعمار را بیش از پیش نرم‌افزاری کند.

اسطوره‌سازی در بستری ادبی از دیگر ویژگی‌های استعمار فرانونین است. اسطوره‌ها می‌توانند برای تبیین چگونگی استعمار فرهنگی، حتی در درون جوامع استعماری، برای اقناع افکار عمومی مفید باشند. اسطوره «پایان تاریخ»، اسطوره «جنگ تمدن‌ها»، اسطوره «غربی‌سازی جهان» و اسطوره «جهانی‌سازی» ابتدا در قالب ادبیات داستانی مطرح شده‌اند. رمان گلا² همین رویکرد را دارد. این رمان که پس از بروز جنگ‌های داخلی آمریکا پا به عرصه وجود نهاد تصویرگر چهره جدید آمریکایی‌ها در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی است. رمان گلا از آن رو که به توصیف انسان‌هایی می‌پردازد که درصدد تصاحب ثروت بادآورده و میلیونی هستند نام خود را از اصطلاح اقتصادی میلیونر به دست آورده است. نویسندگان این سبک ادبی به حمایت از اعمال و رفتار شخصیت‌های داستان خود پرداخته‌اند و بر آن بوده‌اند که اندیشه و ایده‌ای را که موجب شده این افراد به هر کاری رو بیاورند بپروانند و از آن حمایت کنند. در رمان اولیه گلا مهم‌ترین مضمون به کار رفته نشان دادن تحول شخصیت‌های جنگ‌زده و علاقه آن‌ها به کسب ثروت و قدرت است، در صورتی که در رمان معاصر گلا نویسنده در پی

1. Rudyard Kipling

2. Mega - Novel

هویت‌بخشی و توجیه اهداف امپریالیستی در سطح کلان است (الهی، 1363: 286). البته استعمار فرانویین ویژگی‌های متعددی دارد که بهتر است به سبب کثرت و تمایزات گسترده تنها به نام بردن آن اکتفا کنیم.

1. اولویت سلطه فرهنگی بر سلطه نظامی: در استعمار فرانویین سلطه فرهنگی بر سلطه نظامی مقدم است. در این نوع از استعمار رسالت اصلی بر عهده رسانه‌هاست نه ادوات نظامی. البته ممکن است ادوات نظامی هم به کار گرفته شوند که تنها برای تقویت همان سلطه رسانه‌ای و به دنبال استحاله فرهنگی هستند.

2. توجه به کانون‌های سرمایه‌داری جدید در جهان سوم برای تحقق استعمار: در این رویکرد استعمار به جای توجه کامل به منابع تجدیدناپذیر متوجه منابع تجدیدپذیر از گذرگاه تسلط بر ذهن و ناخودآگاه انسان‌ها می‌شود.

3. کمرنگ کردن نقش دولت‌ها: در استعمار فرانویین از آنجا که امپریالیست‌ها مستقیم به توده‌های مردم کشورهای تحت سلطه مراجعه می‌کنند نقش دولت‌ها به دو دلیل تبلیغات رسانه‌ای و مهار افکار ملل تحت حاکمیت امپریالیست‌ها کمرنگ می‌شود. 4. از بین بردن نظم داخلی کشورها از راه شورش‌های جمعی: شورش، اغتشاش و انقلاب در کشورهای تحت سلطه به استعانت سرسپردگان داخلی و حمایت‌های مالی غرب در کشورهایی چون اکراین، قرقیزستان و گرجستان که هرکدام شاهد انقلاب‌های رنگی بوده‌اند شاهد مدعای ما در این موضوع است.

5. از میان برداشتن امنیت فردی و اجتماعی و توسعه احساس ناامنی فردی و اجتماعی جهت تشدید نیاز با خروج از این وضعیت به اتکاء به تقویت امنیت در سطح جهانی.

6. یکنواختی دنیا: یکنواخت کردن دنیا نام دیگر جهانی‌سازی است. در این رویکرد سعی استعمار یکسان‌سازی فرهنگی و ارزشی کشورهای جهان است. به نظر می‌رسد از این گذرگاه بازارهای مصرف هرچه بیشتر گسترش یابد.

7. ترویج عناصر فرهنگ بیگانه از راه جاذبه‌های تولید رسانه‌ای: «سکس و خشونت» دو ابزار بنیادین رسانه‌های غربی برای جذابیت‌آفرینی است. به نظر می‌رسد رسانه‌های غربی رسالت خود را در حاشیه‌نویسی موضوعات گوناگون زندگی، بر سکس و خشونت یافته‌اند.
8. وابستگی اقتصادی و گسترش بازار مصرف.
9. گسترش فرایندهای فردگرایانه (به انزوا کشاندن افراد در کمرنگ کردن مشارکت اجتماعی).
10. نظارت شدید و مراقبت ویژه از راه جهانی‌سازی اطلاعات و تقویت زمینه‌های جاسوسی در سطح گسترده.
11. افزودن نابرابری و بحران‌های اجتماعی و فرهنگی و از خودبیگانگی فردی.
12. استفاده از حرب‌های تبلیغاتی و فنون خاص نفوذ.
13. مبحث دیگری که پیرامون موضوع ویژگی استعمار فرانویین مطرح می‌شود موضوع «ژئوتروریسم» است. ژئوتروریسم به عمل خشونت‌آمیز غافل‌گیرکننده با هدف سیاسی علیه فرد یا افراد اطلاق می‌شود که از دو راه ممکن است:
الف) انجام فعالیت‌های تروریستی دو یا چند گروه مدعی حاکمیت و تصاحب قدرت سیاسی بر حوزه جغرافیایی خاص.
ب) تروریست‌سازی و حمایت از تروریست‌ها، چه رسمی چه غیررسمی، برای بروز بی‌نظمی به منظور حضور و بهره‌برداری امپریالیستی از منابع طبیعی و انسان‌های حوزه جغرافیایی معین.

نتیجه‌گیری

سلطه نوین فرهنگی و یا امپریالیسم فرهنگی نوعی از امپریالیسم است که عمدتاً روشنفکران و نظریه‌پردازان «وابستگی» در جنبش‌های کشورهای غیرمتعهد آن را مطرح

و تعقیب می‌کردند؛ نظریه امپریالیسم فرهنگی می‌گوید ارزش‌ها و باورهای جوامع قدرتمند به گونه‌ای استثمارگرانه بر جوامع ضعیف تحمیل می‌شود. واژه امپریالیسم فرهنگی، نشان‌دهنده نوعی نفوذ اجتماعی است که از راه آن یک کشور، تصورات، ارزش‌ها، معلومات و هنجارهای رفتاری و نیز روش‌های زندگی خود را به کشورهای دیگر تحمیل می‌کند. در این مسیر، شرایطی پدید می‌آیند که شکل‌های فریبنده‌تر و پنهان‌تر هجوم فرهنگ سلطه‌جو را برتری می‌بخشد و به ملی‌کردن سبک‌ها و الگوها، که محور اصلی تولیدات فرهنگی امپریالیستی را شکل می‌دهند، توجه می‌شود.

در زمینه امپریالیسم فرهنگی در کشورهای جهان سوم مخصوصاً کشورهای اسلامی دو نظریه افراطی وجود دارد. برخی عقیده دارند که فرهنگ غربی یکسره باطل و نادرست است و فرهنگ خودشان کامل‌ترین فرهنگ است و همه نکات مثبت و خوب را در بر دارد. بر اساس این عقیده که به «توهم توطئه» نیز معروف است، همیشه این نگاه وجود دارد که غربی‌ها درصدد نابودکردن فرهنگ جوامع جهان سوم هستند و می‌خواهند فرهنگ غربی را بر این جوامع مسلط کنند. این افراد هیچ‌گونه تعامل با فرهنگ غربی را بر نمی‌تابند.

در مقابل، دسته‌ای دیگر وجود دارند که شیفته و مجذوب فرهنگ غربی می‌شوند و «خود» را در مقابل فرهنگ غربی می‌بازند. این افراد نوعی کمبود را در خود احساس می‌کنند و فکر می‌کنند که فرهنگ خودشان عقب‌مانده و نامناسب است، از این‌رو، به طرد ارزش‌ها و آداب و رسوم فرهنگی خویش می‌پردازند و سعی دارند که فرهنگ بیگانه را جایگزین آن کنند.

هر دو دیدگاه دچار نوعی افراط و تفریط هستند. واقعیت این است که هیچ فرهنگی در انزوا و جدای از دیگر فرهنگ‌ها به رشد و بالندگی نمی‌رسد؛ فرهنگ‌ها در تعامل با هم است که رشد می‌کنند. بر این اساس وظیفه ما در برابر فرهنگ غربی این است که دست به انتخاب بزنییم و آنچه را که صحیح است (براساس فرهنگ خودی) انتخاب

کنیم و بقیه را طرد نماییم.

بنابراین، گام نخست در مقابله با امپریالیسم فرهنگی این است که ما هویت خویش را بشناسیم و بدانیم که هویت ما چیست. اگر ما هویت و فرهنگ خودمان را خوب شناسیم به راحتی طعمه فرهنگ بیگانه و دچار خودباختگی می‌شویم. در صورت شناخت صحیح فرهنگ خودی می‌توانیم فرهنگ غربی را هضم کنیم و آن را مطابق با فرهنگ خویش بومی سازیم.

منابع و مأخذ

- الهی، همایون، 1363. *دیکتاتورهای کارتلیها*، تهران: امیرکبیر.
- ادوارد، سعید، 1371. *شرق شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- اکسفورد، باری، 1378. *نظام جهانی، اقتصاد، سیاست، فرهنگ*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت خارجه.
- امیدی، مهدی، 1387. «فراروایت استعمار، بساط هویت بی بنیاد و تخریب هویت‌های ریشه‌دار»، مجموعه مقالات هربرت شیپلر، وسایل ارتباط جمعی و امپراتوری‌های آمریکا، ترجمه احمد میرعابدینی.
- بشیریه، حسین، 1383. *جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت*، تهران: نی.
- رهدار، احمد، 1387. *استعمار فرانو، استعمار منتشر*، مجموعه مقالات.
- رینولدز، چارلز، 1374. *وجوه امپریالیسم*، ترجمه سید حسین سیف‌زاده، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- شیپلر، هربرت، 1382. *سیاحت غرب، مقابله با رسانه‌های فراملی چالش‌های بزرگ آینده*.
- کوئن، بروس، 1372. *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران: سمت.
- گل‌محمدی، احمد، 1383. *جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت*، تهران: نی.
- مشیرزاده، حمیرا، «بررسی و ارزیابی، تئوری واقع‌گرا در روابط بین‌الملل»، رساله کارشناسی ارشد، روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران.
- مگداف، های و تام کمپ 1374. *امپریالیسم (تئوری - تاریخ - جهان سوم)*، ترجمه و اقتباس هوشنگ مقتدر، تهران: کویر.

- مهرداد، محمود، 1363. فرهنگ جدید سیاسی، تهران: هفته.
- نوراحمد بلنداختر، 1387. استعمار فرانو و جهان اسلام، مجموعه مقالات.
- نیل پستمن، 1375. تسلیم فرهنگ به فناوری، ترجمه صادق طباطبایی، تهران: اطلاعات.
- هلد، دیوید، مکرو، آنتونی، 1382. جهانی شدن و مخالفان آن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: علمی و فرهنگی.
- هی، دنیس، 1968. اروپا: ظهور یک اندیشه، دانشگاه ادینبورگ.

- Economies of signs and Espace – Roper uitler’s Table talk, London: weilden feld, Nicolson.
- conteat generative script The Accumulation of capital trans. A. F. Schwarzchild 1951, London: Routledge.